

در هر صورت عدالت و رعیت پروری معظم امور سلطنت و جهانداری است. انعم: خسروا قاعدۀ عدل فزون کن که ز عدل عرصۀ ملک تو هر روز فزون خواهد شد فتح و نصرت ز خدا خواه که بی منت خالق مدعی گر همه شیر است زیون خواهد شد القمه نواب صاحبقران چون خاطر از مهمام امور ولایات شیروان و تنبیه و تأدیب اشرار و مغضبان آن حدود بالمره فارغ ساخت، چند نفر از امرا و وریش سفیدان معتبر با تدبیر روانۀ حدود رشت و لاهیجان [نمود]، که رفته به استصواب میرزاعلی اصغر صاحب اختیار آن ولایات، رتق و فتق مهمات آنجا داده معاودت نمایند.

۷۲

توجه رایات بیضا علامات به صوب تسخیر قلعه گنجه و قراباغ و سوانحات که در آن حدود به وقوع انجامید

انجمن آرایان بزم دانش و سخن پردازان صحایف ینش، عقود جواهر مدعارا چنین در رشته تقریر کشیده اند که خاقان صاحبقران چون از انتظام امور شیروان و تنظیم نفوس و سرحدات مجال باغستان بوجه کامل فراغت یافت، جمعی از رؤسا و نظامی گنجه، که در حین تسلط و استیلای رومیه روگردان و آواره شده در نواحی اصفهان و دارالسلطنه تبریز و ولایت شیروان سکنی داشتند، در آن اوان که رایات بیضا علامات صاحبقرانی متگردان و مخالفین شیروان را تنبیه و تأدیب بلیغ و زجر پیدریغ نمودند، جماعت مذکوره در آن اوان در رکاب ظفر انتساب به خدمات شاهراه دین و دولت دوران عدت صاحبقرانی اشتغال داشتند، همگی متفق گردیده به عرض عاکفان سده سنیه اعلی رسانیدند که: چون از تفضلات الهی و امداد بواطن ائمه اثنا عشری عنان کشورستانی و اقلیم گشایی در کف کفایت بندگان جهانگشا قرار یافت، آرزوی این غلامان عقیدت فرجام و این محنت کشان بی سرانجام این است که چون مدتی است مدید که از موطن مألوف خود آواره و دیار بدیار می گردیم، شاید از تفضل اله و مرحمت بندگان ظل الله مجدداً به وطن خود رسیده و به وصال دوستان و فرزندان خود مبتهج گردیم که حسب الوطن من الایمان.

چون حضرت صاحبقران و خسرو ممالکستان زاری و تضرع آن طایفه بی خان و مان را استماع نمود، همگی ایشان را دلداری و دل آسایی داده، مقرر فرمود که فرانشان هنرمند و دلیران خردمند سزادق جاء و جلالرا بسوی گنجه برپای نمودند. و در ساعت سعد از اصل آن قلعه در حرکت آمده، و ولایت شماخی را به مهدی بیگ زنبور کچی باشی شفقت فرموده ایالت و دارایی ولایت شماخی را به مشارالیه تفویض فرموده، محمد قاسم بیگ را اشیک آقاسی باشی نموده، عازم تسخیر قلعه مذکوره گردید.

در ورود قبله چند یومی جهت انتظام سرحدات داغستان در آن حدود توقف [نمود].
 که در این وقت چایاران از جانب دارالسلطنه هرات از ترد پیر محمدخان بیگلربیگی
 دارالسلطنه مذکوره رسیدند، [با] عریضه‌ای مشتمل بر ظهور عصیان طایفه تایمنی و
 فیروزکوهی و [اینکه] یاغیگری با خادمان درگاه صاحبقرانی ظاهر ساخته، راه
 بی‌اعتدالی را با دلاورخان تایمنی سالک گردیده‌اند.

نواب صاحبقران، طهماسبخان جلایر و احمدخان مروی را بسرعت و استعجال
 روانه فارس [نمود] که با قشونهای الوار و کوهگیلویه و شاهقلی سلطان قاجار مروی
 حاکم کازران، روانه دارالسلطنه هرات، و دفع و رفع متمرذین و معاندین آن سرحدات
 گردیدند.

و چند نفر از اعیان ولایت قراباغ را به رسالت نزد گنجعلی پاشا و قوجعلی پاشا
 بیگلربیگیان آن حدود فرستاده، نامه‌ای مبنی بر تهدیدات و وعیدات به این شرح در قلم
 آورده، روانه نمود. خلاصه مضمون اینکه: «چون به علت حدوث سوانح و تقلب اوضاع
 اهالی ایران و استیلای افغانه، هرج و مرج و دوهوایی در میانه قزلباش رسوخ تمام
 یافته بود، فرمانفرمای ممالک قیصری نیز از طریق انیق آبا و اجداد عالمقدار خود
 منحرف گشته، عهود و موثیق که در باب امر مصالحه و سنسنور سرحدات شده ناپوده
 انگاشته، برهمنز هنگامه عافیت و سلامت خود را مورد طعن و ملامت خالق و خلاق
 ساخته، نام و ننگ سلطنت را موقوف نموده، طبع در مملکت بی‌صاحب نموده، [آن
 نواحی] به تصرف ارکان دولت آل عثمان درآمده است.

لهذا در این ایام که هنگام اعلای اعلام دولت شیعیان حیدر کرار و طلوع طلیعه
 ملت همت و چهاراست، به امیداد بواطن قدسی موطن ائمه طاهرین، رایات فیروز علامات
 سعادت قرین پرتو افکن بلاد آذربایجان گردیده، بر عالمیان [روشن است] که ممالک
 مذکور خانه سیصد ساله قزلباش [بوده] و به تصاریف ادوار و زمان و تطرق حدثان به
 تصرف اولیای دولت آل عثمان درآمده، بر ذمت همت واجب و لازم ساختیم که
 بمون الله تعالی تا استرداد ملک چندین ساله خود ننماییم، عنان به صوب دیگر بازندهیم.
 بای تقدیر، باید مفتاح قلعه را بی‌منازعه و لجاج سپرده، سالمأ غانماً به مقاصد
 خود ستانند. والسلام».

بعد از رسیدن رسولان، و مطالبه نامه همایون، گنجعلی پاشا و قوجعلی پاشا
 معروضه‌ای در کمال ادب و مضامین پسندیده در کتابت درج نموده، مصحوب... ارسال
 داشتند. مدعا آنکه: «چون این دولتخواهان بر حسب امر و فرمان پادشاه خود عازم
 دیار عجم شده‌ایم، و حال اگر خودسر بدون عذر و بهانه قلعه را به کارکنان دربار والا

۱- در ۱۶ جمادی الاولی ۱۱۴۷ نادر به نزدیک قبله رسید.

۲- در منابع دیگر نام فرمانده عثمانیها در گنجه «علی پاشا» یاد شده، که به اتفاق فتح‌گرای
 سلطان از خانهای کریمه، از گنجه دفاع می‌کردند. قوجعلی پاشا حاکم برکنات هم در محاصره
 گنجه کشته شد.

۳- يك كلمه خوانا نیست.

سپاریم، محقق است که در میانهٔ امنای دولت عثمانی به عقوق و عداوت گرفتار شده، بلکه مورد زجر و توبیخ خواهیم گردید. اولی و انسب آن است که در این باب ایلمچی به درگاه خواندگار فرستند، هرگاه دریاب قلعه‌دانی امری از آنجا صادر شود، آن را سررشتهٔ بهانهٔ خود ساخته قلعه را می‌سپاریم، والا خلاف این به شرط حیات ميسر نیست»

خان گیتی‌ستان چون از مضمون آن نوشته مطلع گردید، تسخیر آن قلعه در خاطر والا تصمیم یافته، عنان نصرت‌شان به آن صوب منقطع ساخت، و چند یوم در پیلاقات گنجه سرادقات جاه و جلال افراشته، منتظر صورت دیگر بودند.

اما گنجعلی پاشا بعد از ارسال رسولان، در تعمیر بروج و بارو و جمع‌آوری غله و آذوقه و ماگول و ذخایر اسباب قلعه‌داری مشغول گردید، و قلعهٔ مذکوره در متانت و محکمگی چون بروج سماوی حدودش از تطرق حدثان ایمن، اساسی چون دولت صاحبقرانی از تزلزل و انهدام مطمئن، نه مرغ و همرا بر شرفاتش به پای خیال ظییران، و به اندیشه‌ها برخاکریزش به پای عبور امکان، لمؤلفه:

یکی قلعه‌ای بود کز محکمگی کشیده از آن چرخ مینا کمی
 چو سد سکندر شده در سما فکنده کنون سایه بر مهر و ماه
 حصاری ز آجر، ز سنگ رخسار کشیده بدین چرخ مینای قام
 حصارش مریخ و برجش زحل گرفته مدور قمر در بفل
 همه کنگره‌ش کوکب بیشمار بدورش نمایان چو نیلی حصار
 یکی قلعهٔ دیگری در میان به چرخ برین داده خون رانشان
 بنایش ز سنگ سیه بود تام بفرموده [اش] قیصر نیکنام
 قلعه‌ای است که در استحکام آن کوه البرز و دماوند از آن نمونه‌ای، و جبال

الوند و سولان؟ در معنی گنجینه‌ای است.

و در آن اوان، گنجعلی پاشا ذخایر بسیار و آلات حرب بیشمار و موازی چهارده هزار از متجندهٔ عثمانلو در آن قلعه مشحون گردانیده بود، و از مایحتاج و اسباب قلعه‌داری آنچه توانست به قلعه نقل نمود. و جمعی از سکنهٔ گنجه که در آن قلعه بودند، و از رعایای متوطنهٔ آن حدود می‌بودند، ایشان [را] به بهانهٔ وفور کثرت و ضیق مکان به قلعهٔ بیرون فرستادند.

القصه دوپاشای علو همت، اندیشه از اقبال نادری نکرده، مصمم قتال و جدال شده، در حفظ و حراست [و] قلعه‌داری ثابت [قدم] شدند.

اما خاقان صاحبقران در نواحی بیات بازاری چند روزی توقف فرمودند، کمشاید از جانب رومیه رسل و رسایل آمد و رفت نموده، کار به مصالحه فیصل پذیر گردد. اثری از آن جانب ظاهر نشد، عاقبت از آن منزل کوچ فرموده [به تاریخ شهرجمادی الاخری] ۵ در ظاهر قلعه خیام ظفر فرجام نصب فرمودند. رعایا و مردمی که در خارج

۴- (= سلان).

۵- این تاریخ بالای سطر بعداً از جهانگشا اخذ و افزوده شده. نادر روز چهارشنبه عجمادی الاخری ۱۱۴۷ درست کلیساکندی گنجه لشکرگاه زد. جهانگشا: ۲۳۹.

شهر بودند، به استقبال موکب همایون آمده، به کمرش شاهانه سرافراز گردیدند. و در آن زمان خسرو گیتی در کناره رود آب گنجه نزول فرموده، حسب فرمان قضا جریان صادر شد که امرای نامدار و غازیان شیرشکار، چنانچه عادت آن برگزیده حضرت پروردگار جاری شده بود، سنگر متین و حصن حصین علیحده بر دور آن حصار کشیده، در عرض سه شبانه روز به اتمام رسانیده، و بارو و بروج و شرفه کنگره بر آن قرار دادند.

چون از انداد سنگر فارغ شدند، خاقان صاحبقران با مهربان و خواص که در خدمتش بودند، سوار کمیت زرین لگام گردیدند، به کناره سنگر آمده، به نظاره آن قلعه مشغول گردید.

بعد از ملاحظه بروج و باروی آن قلعه، احدی به نظر در نیامد که به نظاره بیرونیان به باره بر آمده باشد، یا صدایی بلند سازد. هر چند غازیان آغاز فریاد و رفغان نمودند، فایده ای مترتب نگردید، چنین مفهوم شد که گویا جاننداری در آن قلعه نمی باشد.

مقرر شد که یک تیرپوش تاب از قلعه حواله ای از چوب ترتیب ساخته، آن حواله را به میان میدانی که در جنب مسجد جامع واقع بود کشیدند. و یک نفر بر بالای آن حواله رفته، به میان قلعه متوجه شده، ببیند که مردم به شغل و عمل مشغولند [یا نه؟] چون آن شخص بر بالای حواله بر آمده ناگه گلوله توپیی از بالای شاه برج آمده، آن مرد و حواله درهم شکسته بر هم غلتید.

چون صاحبقران دوران چنان ملاحظه نمود، دود ناخوش از روزه دماغ آن منساعت شده، مقرر فرمود که غازیان از چهار جانب آن قلعه یورش برند. چون قریب به حوالی قلعه رسیدند از اندرون محصورین به افر و ختن آتش پیکار مشغول شده، غبار دخان توپ و تفنگ چشمه خورشید را بی نور و تاب گردانیده، جان نثاران و صوفیان دودمان اقبال آشیان برای دفع ضرر از اشتعال آن دریای آتش خود را به پناه دیوار بست و ویرانه ها کشیده، اما خرمن عمر و زندگانی بسیاری از [هوا] خواهان دین و دولت ازالتهاب شعله حرب سوخته، طریق عدم پیمودند.

چون صاحبقران زمان آن حراست و قلعه داری از آن طایفه مشاهده فرمودند، به عود غازیان امر فرموده، در اندیشه تسخیر قلعه افتاده، چند یومی تعویق محاربه نمودند.

چون از توقف و تأخیر فایده ای حاصل نگردید، حسب فرمان به نفاذ پیوست که علی خان توپچی باشی، توپهای صاعقه کردار نمبان آثار و خمپاره های آتش افشان دوزخ شرار را به قلعه بست، که زمین از خروش ایشان در تزلزل، و جبال از سنداقتشان در تحول و تبدیل بود، به میانه قلعه آتش می دادند. و ساکنان قلعه را به مضمون صدق مشحون «فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جائعین» در منازل و مضاجع خود «کالفرش البثوث» مشغول خواب آبد می گردانید. و از میانه قلعه نیز توپ و تفنگ بسیار گشاد یافته، کمال حفظ و حراست بعمل می آوردند.

سه شبانه روز متوالی توپ و خمپاره به آن حصار آتش می‌دادند، که اکثر از بروج قلعه منهدم و خراب گردید. فی‌الغور به‌جوال و تورپه و رخت‌خواب به‌علا برآمدند. و در آن روز از آغاز صبح تا انجام شام فیما بین جنگ بود. بعد از طلوع نیر عالم افروز، که غازیان فیروز نظاره بروج و بارو نمودند، [دیدند] اثری از تخریب‌نماند، از اول بهتر ساخته‌اند.

و مدت چند یوم فیما بین آمد و رفت گلوله توپ و تفنگ گرم بود. چون از آن نیز سودی عاید نشد، مکرر بین‌الجانبین جنگهای مردانه واقع شده، رومیان در هر یورش آثار جلالت و تهور ظاهر ساخته، بسیاری از شجعیان لشکر قزلباش شربت شهادت چشیده، و داع سرای دنیا می‌نمودند.

و صاحبقران زمان شب و روز در فکر و اندیشه تسخیر آن قلعه می‌بود، تا شمی با بعضی از امرا و مقربان و حاضران خدمت و قرب‌یافتگان بساط عزت کنکاش در باب یورش قلعه به‌میان آورد. حسنعلی‌خان که از امرای معتبر و ندمای خاص درگاه گردون مناص و معیر الممالک بود [و] رای کامل و تدبیر صائب داشت، تمهیدی در باب تسخیر قلعه اندیشید که در ازمینه سابقه وقوع نیافته بود.

عرض نمود که: اگر حکم مطاع صادر شود که از ولایات به‌قرب یکصد هزار تورپه بیاورند، و هر نفری را دو تورپه یا یکی فاده که آنها را از خاک انباشته نمایند، و بعد از آن بر روی هم انباشته، و به‌همین رویه تورپه [هارا] پیش برده تا به‌خندق رسانیده، و ملحق به‌خاکریز قلعه سازند، و در آن وقت یورش به‌قلعه برند، به‌اقبال بی‌زوال مفتوح گردد.

این رای پسندیده طبع والا گردید، به‌کل ولایات آذربایجان و شیروان و حدود قزاق باغ رقم فرمودند، و بعد از سرانجام اسباب قلعه داری در ساعت سعد جازم یورش گردیده، تورپه [ها] را از خاک برنموده و بر بالای هم افکنده، به‌جانب قلعه روان شدند، و رومیان نیز به‌قدر سه‌چهار هزار پداده تفنگچی از قلعه بیرون آمد، فیما بین آتش محاربه و مصادمه وجدال افروختگی یافت. و مدت یک ماه از جانبین صغیر توپ و تفنگ به‌کره‌اثر رسید، محاربات قوی واقع شد، که شرح آن باعث تطویل کلام می‌گردد.

چون از پیش بردن تورپه نیز مرادی حاصل نشد، پنجاه شصت جزایری [را] بر بالای مناره‌هایی، که در مسجد خارج قلعه و مشرف به‌شهر بود، و میررس بود نشانیدند، که کمانداری نموده، در میان شهر [که] مردم تردد و عبور می‌نمایند، و جزایر چیان در آن روز قریب به‌جمع کثیری از اهل قلعه [را] ضایع و ناچیز نمودند، که ناگاه توپچی از میان قلعه توپ را به‌کمرگام مناره نشانه نموده، در گلوله چهارم آن مناره را که در غایت رصافت و استحکام بود، از پا در آورده، جزایر چیان نیز از آنجا به‌عالم عدم روانه شدند.

و نواب صاحبقران را شعله غیرت خروانه در کانون سینه اشتعال یافته، مجدداً حواله‌های ترتیب نمودند، و برحواله ده نفر تفنگچی نصب فرمودند که به‌انداختن گلوله مشغول شدند، که همان توپچی به‌ضرب گلوله آن حواله را درهم شکسته، [تفنگچیان] بر زمین افتادند.

و آن توپچی در صنعت کمانداری بغایت ماهر و استاد بود که احدی از میانۀ اردو عبور نمی‌توانست نمود. و هرکس که از عقب توپره و سنگر سر بیرون آوردی، به‌ضرب [گلوله] آن مقتول گردیدی. و سد عبور مترددین به‌نحوی شده، که عساکر منصوره را به‌هیچ وجه خروج از عقب توپره برای آوردن نان و آب جهت غازیان میسر نبود.

خاقان صاحبقران مقرر داشت که از مکان پیش‌بردن توپره تا سنگر معسکر ظفر اثر، کوجه‌های معوج پربیع و تاب از زمین حفر نمودند، که غازیان ظفر شعار آمد و شد نموده، از ضرر گلوله سالم باشند، و آن را به‌اصطلاح «کوچه سلامت» نامیدند. و نواب صاحبقران از طریق نفس‌الامر تحسین و آفرین به‌اخلاص و جانفشانی آن طایفه نموده، «احسنت، احسنت» می‌گفت.

چون محصورین را گلوله خمپاره تمام شد، منجیقی چند چون بله ترازو ساختند، و میان آن‌را پرسنگ نموده، می‌انداختند. و به‌هر سنگی جمعی کثیر ضایع و ناچیز می‌گردید. و غازیان اردو جهت دفع ضرر گلوله توپ زیرزمینی کنده، در آنجا ساعتی استراحت می‌نمودند.

و از قضایای آسمانی، توپچی‌باشی در اول روز تلاش بسیار نموده، در مکانی که مأمّن جهت خود تعیین ساخته رفته بود، که لحظه‌ای آسایش نماید، گلوله خمپاره که از قلعه به‌سمت اردو می‌انداختند، محاذی سینه آن رسیده به‌خاک هم‌خوابه گردید.

و از وقوع این قضیه جزو ناری (۴) مزاج اشرف غالب شده، مقرر فرمود که چاه جویان صاحب وقوف و نقبچیان فولاد چنگ از جوانب حصار در حفر نقب اشتغال نموده، در اندک زمانی چهار نقب عریض به‌زیر بروج رسانیدند، و آن‌را به‌باروت و گلوله و چوب و خاک انباشتند. و از هر جانب که نقب می‌ریزند، طایفه رومیه نیز نقب می‌زده‌اند، که در زیر زمین هر دوسیه سر به‌هم گشوده، در زیر زمین نامداران و دلاوران به‌ضرب طیانچه و شمشیر آیدار دمار از روزگار یکدیگر برمی‌آوردند.

چون شورش و محاربه نقب به‌صاحبقران زمان رسید، مقرر فرمود که نقبی که به‌زیر بروج درب دروازه قلعه رسانیده‌اند، آتش زدند، که نیمه آن برج را باروت کنده یا جمعی از طایفه رومیه که در بالای آن به‌حراست مشغول بودند، چون تیر شهاب بر کبودی افلاک برده، هرعضوی از اعضای آن جماعت چون ذرات آفتاب در میان صحاری و بوادی متفرق گردید.

و قرب سه‌هزار نفر از نامداران و بهادران همیشه کشیک، چنان به‌نفاذ پیوست که بعد از آتش دادن نقب و تخریب بروج هجوم نموده، برج را تصرف نمایند. فرمانبران بدفرموده عمل نموده، مردانه‌وار حمله نمودند. و از آن جانب رومیان نقب به‌زیر توپره

رسانیده، آتش زدند. و بسیاری از شجاعتان قزلباش، که ایام زندگانی ایشان به انتها رسیدند، بود، به درجه شهادت رسیدند.

وقوعی که یورش به قلعه برده بودند، چون از انقلاب احوال غازیان و بریدن نخب رویمان خبردار شدند، و رومیه نیز از بروج و باروی قلعه دلیر شده، به انداختن توپ و تفنگ و بادلیج و ضربتک مشغول شدند، از نامداران که یورش به قلعه برده بودند، از انتشار آن خبر پای قرار ایشان ست شده، جمعی مقتول برخی زخمی و معاودت نمودند.

و در آن روز از قلعه غلغلۀ نشاط بلند ساختند، و کمال مالل در دل بیرونیان راه یافت. و محصورین در قلعه داری دلیر شده، لشکر قزلباش شکسته خاطر شدند. و با وجود آن حال، صاحبقران ظفر مال، مالل و کللال به خاطر خطیر راه نداده، همچنان تا غروب آفتاب به کرات جنگهای مرمانه نمودند. و چند یوم دیگر تعویق محاربه فرموده، در استحکام سنگر کوشیدند.

در مابین این ایام مساحان صاحب وقوف به عرض اقدس رسانیدند که: اگر اراده همایون به تخریب این بلده راغب باشد، رود آبی [را] که در این حدود جاری است، از عمر خود برگردانیده، به حوالی قلعه بینند. البته به شدت غلبه و طغیان آب انهدام کرده، سکنه قلعه غرقاب بحر فنا کردند.

خاقان صاحبقران را این رای پسند آمده، مقرر فرموده که: یک سمت آن قلعه را غازیان بهرام انتقام در عرض دوسه یوم خاکریز بسیار هریض ساخته، آن مقدار ارتفاع دادند که با دیوار حصار مساوی گردید. و بعد از آن آب را از منبر خود برگردانیده به دور قلعه به اصطلاح ترکیه ترازه نمودند. و در اندک روزی آب آثار غلبه و طغیان ظاهر ساخته، یک بدن قلعه را خراب و بایر نمود، و طایفه [رومیہ] زور آور گردیده، با جوال و پلاس و رخت خواب در دوساعت نجومی چون اول دایر نمودند. اما آب روز بروز و ساعت بد ساعت شدت نموده، زیاده می گردید.

چون آب اطراف و جوانب قلعه را محیط، و آن را احاطه نموده، سد عبور و مرور محصورین کرده بود، علاجی در باب انهدام دیواری که در پیش ممر آن آب کشیده بودند بر این وجه نموده، که سبکی از چوب تعبیه نموده بودند، و آن را نیزه و مضراب نصب کردند، و طنابی نیز بر سبک بسته و سر طناب را حارسان قلعه گرفته دو نفر سباح در میان آن تخته به حرکت می آوردند، و سبک مانند تیر شهاب به روی آب روان شده، و سر آن نیزه و مضراب به مجرد رسیدن به آن سد منفذی در آنجا نموده، آب راه یافته، چون فی الجمله تخلیه می شد، دفعتاً بنای آن را درهم شکسته، آبی به آن عظم که به مرور ایام در یکجا جمع آمده بود، به میان اردو جاری شده، اموال و اسباب و دواب و چادر و سایرین غازیان و اردو بازار را پیش نموده، در معرض تلف در می آورد. و جمعی که در شنا مهارتی داشتند خود را به صد فلاکت و تشویش از آن ورطه رها کرده، بیم جانی به ساحل امید می رسانیدند، و کسانی که هلاک ایشان در دیوان قضات شده بود، غریق بحر زخار شده، به ناربقا می رسیدند.

القصه، نواب صاحبقران احسن و آفرین به‌حراست و قلعهداری رومیه نمود، مکرر به‌زبان الهام بیان گذرانیده بودند که: «پایهٔ اخلاص و ارادت و معراج دولتخواهی و عقیدت از این بالاتر نیست، که پادشاه ایشان در اسلامبول که از اینجا شش ماه مسافت دارد نسته، ملازمان و هواخواهان آن دولت در مملکت ایران به‌جانفشانی مشغول‌اند. مرتبهٔ نوکری و اخلاص همین است!»

و ایام محاصره به‌امتداد انجامیده، هر چند بیرونیان در استرداد قلعه مساعی جمیله ظاهر ساختند، محصورین زیاده بر آن در مراسم قلعهداری کوشیده، غایت تهور و دلیری به‌عمل آوردند.

و خاقان صاحبقران، یاریبگ سلطان عرب خراسانی را در عوض علی‌خان توپچی - پاشی به‌رتبهٔ خدمت مزبوره تعیین فرموده، مقرر داشت که چند توپ بزرگه، که هر یک بیست من و سی من سنگ می‌انداخت، در محاذی آن قلعهبستند، چند برج رفیع را منهدم ساخته، رخنه‌ها در حصار انداختند، و مدت متمادی نیز جنگ توپ و خمپاره بود.

چون از آنجا نیز دست امید بردامن مطلوب نرسید، حضرت صاحبقران را دل به درد آمده، باوجود آنکه از امر او ارکان دولت در تسخیر قلعه مساعی جمیله سمت فآهور یافته بود، آزرده‌خاطر شده، مقرر فرمود که منشیان عطار د نشان و نویسندگان دفترخانهٔ هایون و اشراف سرکار خامهٔ شریفه از قبیل: میرزا مهدی‌خان منشی استرآبادی، و میرزا مؤمن‌خان ابیوردی، و میرزا حسین اسفهان‌ی مشهور به‌خوبی، که نویسندگان دارالانشا بودند، و میرزا ناصر قاینی مستوفی مملکت عراق را با نویسندگان عراقی، و میرزا علی‌اکبر ترشیزی مستوفی خراسان با سایر میرزاهای خراسانی و لشکر نویسان دیوان اعلی، میرزا بدیع‌الزمان نسابوری و میرزا نظام عراقی، و سایر نویسندگان [را] که به‌قرب سیصد نفر بودند، به‌حضور ساطع‌النور و الاطبل فرمود که: حال مدت هشت ماه می‌شود که دور گنجه را محصور [نموده‌ایم] و سرداران و نامداران قریبش در گرفتن این قلعه کوتاهی و مسامحه می‌نمایند. خاطر اقدس ما به‌این قرار یافته، که شما طوائف نویسندگان با قلمتراش و قلمدان یورش به‌قلعه برده، تسخیر نمایید.

میرزا مؤمن‌خان و میرزا علی‌اکبر بی‌محابا در مقام عرض درآمده، بسمع اقدس رسانیدند که: بنی‌نوع انسان جمله از یک جوهر اند، بعضی از فضل و کمال بهره‌مند می‌گردند، و برخی صاحب شمیر بران و نیزهٔ جانستان گردیده، ملازمت اختیار می‌نمایند، و فرقه‌ای صاحب قلم و دوات می‌گردند.

یکی شاه و یکی گدا می‌گردد بعضی علف تیغ جفا می‌گردد هر کس ز جهان غمی و دردی دارد از نوك قلم جهان بد با می‌گردد و ملازمت اختیار نمودن، و اسلحه شوردادن از هر ذی‌حیاتی مثنی می‌گردد، و حال که فرمان جهانگشا چنین صادر شده که به یورش میرزا طایفه قلعه مفتوح گردد، به‌اقبال بی‌زوال در این دم قلعه را به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآوریم. از این مقوله سخنان گفته، جمیع ارباب قلم مکمل و مسلح‌شده، به‌هیئت اجتماع حسب‌الفرمان معالاج به‌جانب قلعه روانه شدند.

چون چند قدمی رفته بودند، کل امرای درگاه و سرداران سپاه عرض نمودند که: از ایام آدم تا این دم معمول نبوده که نویسند و اهالی دفتر رجوع به محاربه کرده باشند، و دفعتاً همگی علف شمشیر گردیده، باعث شکست دین و دولت می‌گردد، و احتمال می‌رود که به همین هیئت به قلعه پناه برده، به رویان ملحق شوند. و اگر خاطر والا متعلق است، این غلامان بیکدفعه یورش برده، یا همگی قتل، یا قلعه را مسخر گردانیم. بندگان والا از فرستادن ایشان پشیمان شده، فرمود که آنها را از میدان محاربه برگردانید. و در آن روز انعامات و افره به جماعت نویسنده نموده، [آنها را] مخلع بخلاص فاخره گردانید.

و چند روز محاربه را به تعویق انداخته، آتش حرب و پیکار منطقی شد، و دور و دایره آن حصار حصار دیگر طرح انداخته، بروج و باروی بسیار بر آن درست نمودند، که از هیچ طرف راه آمد و شدی از برای آن جماعت نبود. و اما هر شب جمعی از بهادران روید، به قصد دستبرد از قلعه بدزیر آمده، بر سرسیه توپره ریخته، و شورش و غوغا در اردوی اعظم انداخته، مراجعت می‌نمودند.

اما از تهور و دلیری رویان آتش غضب صاحبقرانی در تلاطم آمده، و به سرداران و سرکردگان اعتراض زیاد نمود که: اینهمه سستی و ضعف که از شما صادر می‌شود، اگر همه همت را بر تسخیر قلعه گمارید، البته به سهولت قلعه تسخیر می‌شود، و الا اینکه شما بنا را به تعافل و سهل انگاری گذاشته‌اید، بیکدفعه عموماً در حرکت آمده، عازم خراسان شوید!

تمام امرا و سرکردگان با ناموس و تنگ به عرض اقدس رسانیدند که: اگر سه یوم ما را مهلت فرمایند، قلعه را تصرف نماییم. ثواب صاحبقران ملتس آن جماعت را [به حسن قبول] تلقی نموده، در هنگامی که روزگار بدلباس عباسیان بر آمده بود، دلبران و نامداران قزلباش حواله‌های رفیعه منیعه نصب نموده، در پناه آن حواله‌ها بدمنازل حوالی شهر مقام گرفتند. و در لیالی به ارتفاع حوالات و ساختن سیبه و امور قلعه گیری اشتغال نموده، توپچیان و قدراندازان خراسان که در آن کار مهارتی داشتند، بر آن حوالات و صوایب رفیعه عروج کرده، بازداشتند که به افروختن شعله پیکار مشغول شوند.

و همچنین اطراف شهر را بر امرای نامدار و خوانین عالیمقدار [تقسیم نمودند] که باباخان چاپوشی و اماموردی‌خان و علیقلی‌خان و امیراصلان‌خان قرقلو و شهیدقلی بیگ کرد و جعفر سلطان زعفرانلو و اسماعیل‌خان خزیمه و حسن‌خان و حاجی سیدالدین [خان] بیات و سایر مین‌باشیان و یوزباشیان به امر نافذ آن خسرو صاحبقران حوالات و سیبه‌های رفیعه برافراشتند، و توپچیان قدرانداز بر فراز آن حواله‌ها شب و روز بناداختن توپ و زنبورک مشغول شده ساعتی نمی‌آسودند، و نقیچیان آهن جنگ‌نیزه از جوانب به حفر نقب برداشته، در زیر به گور کردن اعدا مشغول بودند.

و بر هر یک از این سیبه‌ها سردار صاحب‌تدبیری تعیین یافته، در غایت جد و جهد و کمال اهتمام به کار کردن سعی بودند. صاحبقران زمان خود بیز در اغلب اوقات

به نفس نفیس به آن حوالات رفیعہ برآمده، نوبتداران و توپچیان را به نوازش و اکرام سرفراز [می] گردانید.

و به اقبال خسرو عدیم‌الهمال، آن جماعت به نحوی در انداختن توپ و تفنگ اجتهاد می‌ورزیدند، که [کسی] از مخالفان را یارای آن نبود که بر فسیل و باره از ثقبه به خارج نگاه می‌کردند. چه از ثقبات فسیل به خارج نگاه کردن همان بود و زخم بروی رسیدن همان، که در آن هنگامه گیر و دار قوچعلی پاشا^۷ از ثقبه نگاه می‌کرد که به زخم گلوله یکی از خراسانیان به قتل آمد.

القصه ثقبها از اطراف به زیر و بروج منتهی گردیده، به دستور مقرر تفنگچیان قدرانداز بر فراز حواله‌های رفیعہ مشرفه قرار گرفته، محاربان را از فسیل و باره دور و پراکنده می‌گردانیدند. و گروه گروه نردبانها و کمندهای وثیق مهیا داشته، روی به ارتقا و تصاعد باره و فسیل آوردند. و قلعه‌داران نیز به آتش دادن توپ و نفث و قاروره و انداختن خمپاره اشتغال ورزیدند. نظم:

زیلا و پایین دوصفا رو بروی به هم آسمان و زمین جنگجوی
و آن دو گروه را عصبیت و ناموس نامنگیر شده، در فراز نشیب با یکدیگر
به مجادله و منافع مشغول گردیدند.

در این حال جمع کثیری از توپچیان خراسانی و قورچیان نامدار قرخلو از راه نقب به درون برج عظیمی که ارفع از آن نبود داخل گردیدند، و معاندین بر دخول ایشان اطلاع یافته، بر فراز بام آن برج بین‌الجانبین از داخل و خارج بازار حرب التهاب پذیرفته، که جارسان از اندرون بیکدفعه قرب یکصد عدد گلوله خمپاره را که مملو از دارو بود، آتش زده به میان آن خانه برج افکندند، که جمع کثیری به میان هدف سرینجه تقدیر گردید، و بقیه نامداران از میان نقب به هزار فلاکت و زحمدار بیرون آمدند.

وده شبانه روز به همین رویه فیما بین جنگ بود، که در آخر روز دهم از میانه قلعه صدای نقره شادمانه بلند گردید، و غلغله نشاط و شادمانی محصورین از چرخ‌برین در گذشت. بعد از تحقیق مقدمه جارسان قلعه گفته بودند که حسب فرمان دارای روم و فرمانفرمای آن مرز و بوم موازی سیصد هزار کس به سرعسکری عبداللہ پاشای کوپرولو اوغلی^۸ به اعانت و امداد به قارص آمده‌اند. مقارن این، چند نفر جواسیس از حدود قارص آمده بیان ورود عبداللہ پاشا را به عرض محرمان حریم جاء و جلال رسانیدند. نواب صاحبقران غازیان را رخصت مراجعت داده، دست و چنگال خون‌آلود وارد سنگر گردیدند.

۷۳

علم افراشتن صاحبقران به صوب دارالاسدود قارص
و محاربه نمودن با عبدالله پاشا و معاودت به ایروان

سپهداران معركة سخن‌سرایى و لشکر آرایان مضار مهارت‌گستری در عرصه میدان‌بیان، صفوف جنود اخبار را به این نمط آرایش داده‌اند که: چون قاصدان متواتر و متعاقب خبر ورود عبدالله پاشا را به اهل گنجه رسانیدند گنجعلی پاشا چند [نفر] از ریش‌سفیدان و معارف رومیه را که به قول و فعل ایشان اعتمادی بود، به رسالت حضور صاحبقرانی فرستاد.

بعد از ورود، ایشان به عرض عاکفان سده سنیه والا رسانیدند که چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید خاصیت سلیمان حشمت سکندر شوکت خواندگار روم، استیلای نواب صاحبقرانی بر نواحی آذربایجان و بغداد و شکست توپال و محاصره گنجه گوشزد آن گردید، به قدر میسور فوجی از غازیان رومی را به سرداری عبدالله پاشا روانه سرحد آذربایجان به اعانت این غلامان فرستاده، هر گاه حضرت صاحبقران را ادعای لشکرکشی و کشورگشایی در خاطر خطیر همایون خطور نموده، اولاً به دیار قارص یا ایروان رفته، دعوی خود را کوتاه نمایند. اگر اقبال قیصری برتراید و تضاعف باشد، جمیع ممالک ایران از آن [او] خواهد بود، و اگر اقبال نادری در تراید باشد، این غلام عقیدت‌فرجام بدون تأمل و تکرر وارد درگاه جهانگشا [شده]، و از خدمت اقدس رخصت یافته، عازم قسطنطنیه خواهد گردید.

چون نواب صاحبقران از مضمون تقریر کسان گنجعلی پاشا مطلع گردید، قبول این معنی نموده، باباخان سردار را در آن حدود با موازی دوازده هزار نفر از غازیان عراقی و خراسانی گذاشته، و خود با تتمه غازیان بهرام انتقام از نواحی گنجه در حرکت آمده،^۲ روانه ایروان گردید. و باباخان سردار دور قلعه مذکوره را احاطه کرده، به نهج اول در محصورى آن لازمه اهتمام را به عمل آورد. اما نظر به فرمان واجب‌الانذمان و عهد و میثاق که با گنجعلی پاشا نموده بود، محاربه را به تمویق انداخته، در محافظت آن اشتغال داشت.

اما چون حضرت صاحبقران از سر گنجه در حرکت آمده، قطع مراحل و طی منازل [کرده]، وارد نواحی ایروان گردید، مصطفی پاشا حاکم ایروان در استحکام بروج و بارو سعی نموده، ابواب آشنایی را مسدود نمود.
خاقان صاحبقران ملتفت تسخیر آن قلعه شده چند یومی در آن حدود شرف

۱- دیگر منابع: علی پاشا.

۲- نادر عمر روز جمعه ۱۳ ذیحجه ۱۱۴۷ از گنجه عزیمت کرد. جهانگشا: ۲۴۹.

از رول ارزانی فرموده، چون خبر ورود سرعسکر روم به تواتر رسید، به توانایی جهانگشا از آنجا با افواج دریا امواج روانه دارالسرور قارص گردید.

چون به یک منزلی قلعه رسید، بنه و آغرق را در جبال بلند ارتفاع که مرغ در پرواز قلعه آشیان آن عاجز بود سکنی داده، حاجی سیف‌الدین خان بیات و چند نفر دیگر از امرار در آنجا گذاشته، خود با موازی بیست هزار نفر از غازیان قیقاقتخابی روانه سرقلعه مذکور گردید. بعد از ورود آن نواحی، قراولان عبدالله پاشا از ورود میمنت نمود صاحبقرانی اطلاع یافته، بسمع عبدالله پاشا رسانیدند.

اما راوی ذکر می‌کند که: چون اخبار شکست توپال و ارسال نش آن بدسگال و مراجعت خاقان عدومال به دارالسلام بغداد، و آمدن آن به آذربایجان و محصور نمودن قلعه گنجه و انهدام طایفه رومیه گوشزد آن وارث تخت اسکندری شد، دود ناخوش از روزه دماغ آن شعله کشیده، مقرر فرمود که عبدالله پاشا کوپرولو اغلی^۴ که وزیر اعظم و شیرمعظم آن دولت بود با موازی سیصد [هزار نفر] از نامداران ینگیحجری اسلامبول و بعلبک^۵ و شام و قزل‌الیه^۶ و دمشق و مصر و سایر بلاد، به استعداد تمام و توپخانه و عدت مالاکلام به قصد انتقام، عازم آذربایجان گردید.

در سنهٔ سبع و اربعین مائه بعدالالف [سال ۱۱۴۷] به قارص آمده، بعد از رسیدن موکب فلک مناص به دارالسرور قارص عبدالله پاشا نیز در برابر جنود ظفر نمود صف‌آرا گردیده، چهارده صف بر روی [هم] کشیدند. و چنانچه رسم و عادت رومیان است، توپخانه را محیط لشکر خود ساخته، و در دور عسکر خود سنگر عمیق حفر نموده، تنگ‌چیان قدرانداز خود را بردور آن قرار دادند. و به رویه و آداب روم در آراستن سپاه کمال اهتمام به عمل آورده، نامداران رومیه داخل معرکه کارزار شده بسلاحشوری و شرباشرانی و قدراندازی اشتغال نمودند.

و از آن جانب نیز، صاحبقران دوران و آن قدرت یزدان، در مقابل رومیه صفوف قتال و جدال آراسته نمود، امیراصلان‌خان قرقلو و علی‌خان کولان از همینه و میسره و قلب داخل میدان شده، سر راه برقشون رومیه گرفته، از جانبین صدای کوس و نفیر و کرنا و غلغلهٔ سواران معرکه داروگیر از سپهر مستدیر در گذشته، هنگامهٔ روز محشر ظاهر گردید.

و آن روز چرخچیان سپاه و دلیران کینه‌خواه... تا محلی که آفتاب عالمتاب بر قطب فلک الافلاک راست ایستاده، و از داروگیر آن دوسپاه دلگیر شده، روی برنشیب نمود، فیما بین جنگ بود. و بهرام خون‌آشام تیغ از دست نهاده، انگشت حیرت به دندان گزید.

۳- نسخه همهجا: دارالسود.

۴- نسخه: کر به اغلی.

۵- نسخه: علیک.

۶- معلوم نشد کجاست؟

۷- ظاهراً چیزی افتاده.

اما غازیان رومیه در غایت جلالت مردم جمعاً نازمرد در داخل معرکه گردیده به‌دنبال سپاهگیری و یشتگرمی سنگر متین جمعی از نامداران قیروز نوامان را به‌منزله تیر تفنگ و ناووک ضربتک ازبای درآورده معاودت به‌اردوی خود می‌نمودند. و در آن روز فتنه اندوز هر چند که نواب صاحبقران از دور و نایره آن طایفه غازیان را تحریض محاربه نمود، بهادران رومی در ممانعت دلاوران قزلباش می‌کوشیدند. تا آنکه آفتاب زرین‌تاب سردر دریچه آب نهاده، و عالم نورانی را به‌ظلمانی مبدل ساخت. آن دو [سپاه] با جنگ و جنگال خون‌آلود، از معرکه کارزار برگشته، روی به‌آرامگاه خود نهادند.

و عبدالله پاشا را در آن روز کمال مشرت و ابتهاج رخ داده، به‌اراده بسیار و اندیشه بشمار، که فردا دمار از روزگار طایفه پدمعاش قزلباش برآوریم، و قدم در ممالک ایران گذاشته [آنرا] به‌تصرف اولیای دولت آل عثمان درآوریم. و به‌همین خیالات فاسده آن شب را به‌روز آورده، در طلوعه آفتاب نیز به‌همان اراده بنه و آغرق عساکر خود را به قلعه قارص فرستاد، که به‌خاطر جمعی به‌دفع لشکر قزلباش پردازد، و تیمورپاشا را با موازی سی هزار نفر در سنگر گذاشته، و خود بنه و آغرق را برداشته به‌قارص آمد.

اما چون صاحبقران زمان بعثت عدم آذوقه عساکر نصرت‌نشان معطلی داشت، زیرا که اطراف و جوارب اردوی کیوان‌پوی را عسکر رومیه احاطه نموده بودند، چون عود عبدالله پاشا به‌قارص به‌مأمع خدام عشه علیه سپهر مناس رسید، آن حضرت نظر به‌قاعده سپاهگیری از منازل معین در حرکت آمده به‌سبب بنه عازم گردید.

چون تیمورپاشا رجعت صاحبقران را معلوم نمود، به‌موجب کلمه «الانصراف قبل التمكن» هزیمه معاودت موکب نظر نشان را برخلاف مطلب و اندیشه خاقان حمل بر صغف احوال و فرار نمود. و در مخیله آن چنان گذشته بود، که تا حدود آذربایجان موکب سعادت اقتران در هیچ جا و مکان عنان یکران باز نخواهد کشید. و برون اندیشه خویش از سنگر بیرون آمده، با موازی ده هزار نفر از بهادران جوشن‌پوش خنجرگذار [عازم گردید].

و معارف و اکابر نامدار از قبیل نجف‌پاشا و کلی‌آقای سنجق‌بگی و مراد‌آقای ینگجری‌آقاسی، که از اعظم امرای عبدالله پاشا بودند، به‌سمع تیمورپاشا رسانیدند که انسب آن است که تا محلی که بندگان عظیم‌الشان اعظمی از قارص تشریف نیارند، ما مباشر حرب قزلباش نشویم. و بعد از ورود پاشا و جنود قیامت نمود بی‌انتها، به‌رنحو که فلاح و خیریت خود را داند، از آن قرار معمول دارند. و گاه باشد که در ضمن مراجعت ایشان خدعه و فریب باشد.

تیمورپاشا به‌سخنان صائب دولتخواهان که عین صواب بود ملتفت نشده، بلکه از آنجا که غرور موفور بر طبعش مستولی بود، با امرا و خیرخواهان خشونت آغاز کرده،

با همان غازیان سواره خود متعاقب عساکر والا عازم گردید. چون قرب یک میل راه از سنگر خود جدا شده بود، خاقان صاحبقران که خانلی خان کوکلان را با جماعت گرایلی و علیقلی بیگ افشار با غازیان ایوردی به عنوان چند اولی در ساقه لشکر تعیین فرموده بود، طلیعه سپاه تیمورپاشا را به نظر آوردند، که به سرعت تمام می آیند. سرداران و التبار بدون آنکه نواب صاحبقران را از ورود سپاه مخالف اخبار سازند، به دوسته شده، در آن حدود خامه های ریگ و تلال و جبال فراوان بود، هر یک در گوشه های مخفی شده، و قریب سیصد نفر از بهادران روزگار و غازیان دشمن شکار را روانه سر راه آن قوم تباہکار نمودند، که جنگ و گریز نموده، به سمت اردوی ظفرقرین روانه شوند. و خود در آن مکان بسقو انداخته، انتظار وقت می نمودند.

چون آن سیصد نفر به اتفاق قاسمعلی بیگ و رستمعلی بیگ از آن مرحله روانه سر راه عساکر رومیه گردیدند، تیمورپاشا یاد نخوت و غرور به کاخ دماغ خود افکنده، آن طایفه را تعاقب نمود. و رستمعلی بیگ محاربه در گریز نموده، چون قدر یک میدان از بسقوگا دور شدند، غازیان شیرشکار اجل وار از دوجانب آن گروه خسران پژوه درآمده، دست به شمشیر به میان آن طایفه، داد مردی و مردانگی دادند. چون رومیان چنان دیدند، مانند ضعوف و گنجشگ در آن صحاری متفرق شده، به جانب قارص فرار نمودند و دلبران قزلباش به اقبال خاقان ظفر تلاش جمعیت ایشان را از هم پاشیده، متفرق ساختند و جمع کثیری قتل و اسیر نموده، به سمت اردوی والا روانه شدند. و خاقان صاحبقران ساعتی در بالای خامه ریگ توقف فرموده، منتظر مراجعت عساکر منصور بود.

واژ آن جانب چون عبدالله پاشا از شکست خوردن تیمورپاشا اطلاع یافت، از قلعه بیرون آمده، ساعتی در انداختن دورانداز توپ و تفنگ مشغول شده، بقیه از رومیه که از آن مهلکه جان برده، جسته و گریخته به آن ملحق شدند، در آن روز رجعت با قلعه را به صلاح وقت اقرب شمرده، مصمم آن شد که یوم دیگر در حرکت آمده، به مدافعه لشکر پردازند.

اما نواب صاحبقران وقوع آن فتح را به فال اقبال همایون گرفته، عنان به صوب ایروان معطوف فرمود. و در عرض راه بنه و آغرق را برداشته، کوچ بر کوچ عازم ایروان گردید. و در بیلاقات آن حدود سر پرده و بارگاه به اوج مهر و ماه افرشته، منتظر لطیفه غیبی بود.

اما چون حسن پاشا حاکم ایروان از مراجعت رایات فیروزبنیان وقوف یافت، مظنه فرار برده با سی هزار سوار ۱۰ در مقابله شهریار کامکار صف قتال وجدال بیاراست. چون صاحبقران زمان آن دلیری و تهور از رومیه مشاهده نمود، علیقلی بیگ و امیر - اصلان خان و اماموردی خان قرقلو [را] که امرای کار دیده بودند مقرر فرمود که [با] غازیان تحت [امر] خود به دفع و رفع آن گروه پردازند.

حسب فرمان قضا جریان، غازیان خود را برخیل آن مخدبل زده، بمران حرب و پیکار و آتش کارزار بالا گرفت. و جنگی در غایت معویت رخ داد، که نسیم اعلیٰ الهی بر پرچم علم نصرت توأم نادری وزیده، خاک ادبار برفرق معالدین و مخالفین پاشیده، که روی از محاربه تافته گریزان روی به ایروان نهادند.

دلبران رزمجوی و نامداران تندخوی، با شمشیرهای بران و نیزه‌های جانستان دمار از روزگار آن طایفه بر آورده، جمع کثری از آن جماعت هدف تیغ و سنان گردیده، تا دروازه ایروان به قدر پنج هزار نفر از ایشان را قتل و اسیر نموده، مراجعت بدرگاه [جهان] آرا نمودند.

حضرت صاحبقران اموال و غنایم آن گروه را به همان غازیان عطا فرموده، سرکردگان عظام را به انعامات وافره سرافراز ساخته، صلاهی عیش و نشاط بر کبودی افلاک رسانیده، چند روزی جهت اخبار ورود عبدالله پاشا در گوگچه بیلاق توقف فرمودند.

۷۴

آمدن عبدالله پاشا به محاربه صاحبقران و شکست یافتن از حضرت صاحبقران و به قتل رسیدن پاشا

سخن پردازان روزگار غدار، و سیاحان دنیای دون بیدار، و راویان اردوی ظفر شمار چنین ذکر نموده‌اند که: چوق صاحبقران دیندار به استعجال از حدود قاری به ایروان معاودت نمود، عبدالله پاشا آن را حمل بر ضعف و سستی آن حضرت نموده، مردم موازی سیصد هزار نفر از نامداران فیروزشان رومی را انتخاب نموده با توپخانه و استعداد آلات حرب عازم ایروان گردید.

و تیمور پاشا و اکبر پاشا با موازی پنجاه هزار کس پیش جنگ تعیین نموده، به رویه تمام و آراستگی مالاکلام عازم ایروان گردید، و قراولان عساکر منصوره خبر آمدن پاشای مذکور را به سمع اولیای دولت رسانیدند.

حضرت صاحبقران و آن برگزیده سبحان به آرایش سپاه خود مشغول شده، از گوگچه بیلاق اعلام عالم آرا برافراشته، با طمطراق تمام روانه سر راه معسکر روم گردید، و در ورود ایروان کناره قزلاله مجده قراولان موکب والا خبر رسانیدند که سردار روم یا ازدحام و هجوم در جنب حوالی ایروان نزول دارد. چون خاقان گیتیستان از توقف آن اطلاع یافت، در آن روز در کنار رود قزل آلا جای به سر بردند.

۱- «موافق ثبت دفتر رومیه و تحقیق [از] محمد آقای نخیره‌چی، که در محاربه به دست آمد، هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده ینگجری بود» جهانکنا: ۲۵۲.

روز دیگر سپاه روم نیز در حرکت آمد، و ثواب صاحبقران نیز برسمند زرین لگام سوار گردیده با افواج قاهره عازم سر راه رومیان گردیدند. و تیمور پاشا و اکبر پاشا با جمع مأمورین تحت [امر] خود آمده، در کنار رود که گذار جنود اقبال بود تزلزل نمودند. و متعاقب آن عبدالله پاشا نیز با سپاه بی پایان چون رعد خروشان ویا دریای جوشان بد نمودند در آمده در آن صحاری فرود آمدند.

چون خاقان صاحبقران آنهمه جمعیت و وفور لشکر عبدالله پاشا را ملاحظه نمود، آسرد از دل پردرد کشیده، و تکیه بر کرم الهی نموده، از آن منزل کوچ فرمود، و در بالای تپه مرتفعی که مشهور به قراتیه بود، تزلزل اجلال فرمود.

چون سپاه روم آن فوج قلیل را ملاحظه نمودند، هر کدام با خود می گفتند که: این شکار ضعیف کفاف این لشکر ما را نخواهد نمود، که به یک حمله مردانه ریشه و بن آن طایفه را بر خواهیم انداخت. و آن شب را به روز رسانیدند.

و امیر صاحبقران در اول شب بنه و آغرق و مایحتاج خود را رواه حدود شمس الدینلوی قرا باغ نمود، و خود با موازی پانزده هزار کس از نامداران جوشن پوش در بالای آن تپه قرار گرفته سر کردگان و مین باشیان اردوی کیوان پوی را طلبیده، کتکاش محاربه فردا می نمود، و غازیان را بر محاربه اعدا دلیر، و نظیر این گفتگو را نمود که: یقین حاصل است که احدی از شما به سلامت بیرون نمی رود، اگر اندک سستی از شما ظاهر شود.

جمع امرا در معرض عرض در آمده گفتند: فدایت شویم، به اقبال بی زوال فردا دمار از روزگار طایفه رومیه بر آوریم!

و روز دیگر مابین قراولان مجادله در نهایت صعوبت [روی] نموده، چند نفری از طرفین زخم دار و مقتول گردیدند، تا غروب که آفتاب سر در چاهار مغرب کشید، و آن شب شبی بود که سر کینه جوین و تن مبارزان به بالین استراحت نرسیده، در ترتیب اسلحه و یراق خود مشغول بودند، و به صبقل زنگ از چهار آینه و کلاه [خود] می زدودند، و دمه های شمشیر الماس فام را آب می دادند، و بیدلان و نامردان در آن شب راه فرار پیش کرده، هنگامه قتال را صحرای محشر پنداشتند، و عساکر روم اصلا وجودی از عسکر قزلباش برنداشته، به اراده اینکه فردا عموم سپاه قزلباش را به ذل رقیبت و بندگی در آوریم، در کمال خرمی و شاشت آن شب را به صبح رسانیدند.

روز دیگر که سلطان فیروز جنگ مهر منیر به عزم تسخیر عرصه فلک اثیر تیغ زراندود شعاع از نیام انتقام شام آخته، به لیمان آن تیغ حارسان انجم را به طرف قالمین نابود و مفقود گردانید، آن دوسپاه رزمخواه از جا در حرکت آمده، چون رعد خروشان و دریای جوشان به صف آرای و میدناری و ترتیب میخه و میسره مشغول گردیدند. لمؤلفه:

زهر دو طرف شد سپاه گران
از آن جوش و افغان در آن پهن دشت
ستون فلک را کمر بر شکست
تو گفتی که شد صور محشر عیان
جو دریای آتش به جوش و فغان
در جهان

ز دوسیه شد جهان قیرگون زمین لاله کون شد سما نیلگون
 به جنبش درآمد بلند آسمان
 پدیدار شد از نوبی روزگار تو گشتی که شد محشری آشکار
 چنان آشکاری ندارد جهان که باشد همه گرز و تیز و سنان
 سنانش اجل بر مکانش دغل گرفته دلیرانش را در بغل
 بفلها گشوده برای شکار همه جنگجوی و همه کینه دار
 از آن دارو گیر و از آن انقلاب به جنبش درآمد بلند آفتاب

اما نواب صاحبقران در بالای آن پشته رفیعه به ملاحظه آن سپاه کینه خواه مشغول گردید، که در و دشت و بیابان را لشکر معاندین چون مور و ملخ احاطه نموده بود، و از گرد سم ستوران چشمه خورشید را تیره و تار کرده و چندین صف محاربه بر روی نامداران قزلباش کشیده بودند.

آن حضرت تکیه بر کرم الهی نموده، مقرر فرمود که امیر اصلان خان قزقلوبا جمعی از نامداران افشار و مروی و قاجار از جانب میمنه داخل معرکه کارزار گردیدند و از جانب میسره محمد علی خان عزالدینلو و خانصلی خان کوکلان و محمود بیگ قزقلو با یک هزار نفری از غازیان تحت [امر] خود به عنوان شرباشرانی قدم به معرکه پرستیز گذاشتند.

از آن جانب تیمور پاشا با موازی دوازده هزار نفر از بهادران «جاندن گچر» و ینگچیریان «معرکه پوز» سر راه آن مسکر خیریت اثر را گرفته، به انداختن تیر تفنگ و ناوک دلدوز خدنگ اشتغال ورزیدند، چون به قرب یک ساعت نجومی فیما بین بازار جدال گرم گردید، نامداران قزلباشیه اندیشه از صدمه طعن و ضرب آن طایفه [] پیشه نکرده، دست به شمشیرهای الماس فام و نیزه های عدواتقام نموده، جلوریز حمله بدان طایفه نکبت آمیز نمودند، و صدای غلغله و آشوب دلاوران گوش کروییان را کر و زهره جهانیان را آب نمود. و امیر اصلان خان در آن روز قیامت نشان با موازی ده دوازده هزار کس رومی کارزاری نمود، که بهرام خون آشام از فلک نیلگون فام زبان به احسن و آفرین گشوده، نظاره آن دو گروه می نمود.

اما ساعت به ساعت و لحظه به لحظه سپاه تازه زور رومیه وارد شده، قوت آن طایفه زیاده می گردید، و امیر صاحب تدبیر با بخت خود در جنگ و از بسیاری آن سپاه دلتنگ بود که عاقبت به چهنحو روی دهد؟ و هر دم بدرگاه احدیت زاری و مسئلت می نمود، و فتح و نصرت از درگاه و اهب العطايا استغاثه می کرد.

در این ولا دونفر از اسرای آذربایجانی از اردوی عبدالله پاشا فرار کرده، و در حضور ساطع النور والا شده، نواب والا از چگونگی تمهید و اراده عبدالله پاشا استفسار نمود.

فراریان مذکور عرض نمودند که: در این اوقات چند نفر از قراولان سپاه فیروز دستگاه را گرفته، پیش عبدالله پاشا آورده بودند، چون تحقیق عدت و عدت سپاه

قرلباش نمود، و معلوم پاشای مذکور شد که عدد لشکر خیراثر زیاده از چهارده هزار بیست، آن را نهایت شامعی و انبساط رخ داده، به خیال محال اینکه در حین فرار لشکر قزلباش از مرز رود آب قزلاله چایی بگذرند، از مکان معین خود در حرکت آمده سر راه بندگان اعلی را گرفته، و گذرگاه رود آب را با توپ و توپخانه مسدود نمایند، که بعد از شکست نواب صاحبقران راه نجاتی به احدی باقی نماند. و تیمورپاشا که از محاربه صاحبقرانی فرار کرده به عبدالله پاشا ملحق شده، در حرکت پاشای مذکور معانت نمود، که این غلامان فرصت یافته به درگاه جهان آرا حاضر گردیدیم.

صاحبقران زمان، از شنیدن این تمهید، شغف و سرور تمام یافته، دردم سوار مرکب تیز رفتار برق آثار گردیده، با موازی یکصد نفر از غلامان قلماق از بالای آن خامه ریگ چون شهباز زرین بال سرازیر شده، بر بالای تپه‌ای که مشرف بر آن سپاه بود برآمد، و به نظاره آن اردوی قیامت شکوه مشغول گردید.

از آن جانب عبدالله پاشا با ارکان دولت خود چنان مشورت دید، که هرگاه از آن جانب حمله بر سپاه نادری نماییم، چون یکسمت آن رود آب قزلاله چایی است و تلال و جبال بسیار در جانب دیگر آن هست، فرار نموده اکثری از آن طایفه جان به ساحل نجات رسانند. هرگاه از همین مکان در حرکت آمده، و کناره رود آب را گرفته و از سمت جبال و صحاری آن حدود را نیز به غازیان و نامداران قسمت نماییم، و بیکدفعه این گروه فرشکوه را زنده گرفته به درگاه قیصر روانه سازیم، آبروی تمام و اعتبار مالا کلام ظاهر خواهیم نمود.

تیمورپاشا در مقام عرض در آمده، گفت: این را نادر دوران و خسرو صاحبقران می گویند. مکرر در محاربات حاضر بوده‌ایم که با سپاه قلیل، صد هزار و دویست هزار را در هم شکسته، و حالاکه موکب اقبال در حرکت آمده، و روانه کناره [رود آب] می شود، آن خسرو زمان ما را امان نداده، دمار از روزگار ما و لشکر ما بر آورد.

عبدالله پاشا، به قافه‌ایم به خنده در آمده، گفت: ای قلیتبان می عقل بپیمایه! نادر دوران را چه حد و یارای آن باشد، که از بالای خامه ریگ تواند به پایین نزول کند، که طعمه الم تیغ نامداران رومی گردد؟ ساعتی نخواهد گذشت، که آن آمده، و روی عجز و انکسار به درگاه ما خواهد سایید.

تیمورپاشا از سخنان واهی عبدالله پاشا به هم بر آمده، گفت: نظم

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سختم پند گیر، خواه ملال!

وهی بر تکاور زده، به محاربه و مجادله اشتغال ورزید.

اما عبدالله پاشا، اولاً چند نفر از یساولان خود را فرستاد، که حسن پاشا با عاقر تحت [امر] خود سر راه نادری را گرفته، در محافظت اقدام ورزد، و مقرر فرمود که چادر و سایبان را افکنند، و غازیان اردوی آن کوچ نموده، روانه کنار رود آب گردیدند.

چون صاحبقران زمان از تلاطم امواج بحر اردوی رومیه مطلع گردید، به میانه عاقر خود آمده، اولاً از بالای مرکب به زیر آمده، روی نیاز به درگاه حضرت بی‌انبار

نموده، رخساره خود را برخاک مذلت مالیده، به زبان عجز و انکسار مدد و اعانت فتح از قادر لیل و نهار بدین طریق درخواست می نمود. مؤلفه:

الهی تویی رهبر و رهمنما	تویی جرم بخشای هر بینوا
تویی پادشاه زمین و زمان	تویی نادر س، هرکس بیگان
تو کردی مرا در جهان برقرار	تو کردی مرا نادر روزگار
امیدم چنان است ای چاره ساز	میان جهانم کنی بی نیاز
در فتح از نو به من بازکن	میان جهانم سرافراز کن
به ایران زمینم چو کردی بلند	به فضلت به دو پای رونق بیند
مگردان مرا در جهان شرمسار	مگردان مرا خوار و بی اعتبار
شکستند و بستند نظام نسق	همین جسم با روح و خون و رمق
به فرموده توست در انجلا	گدا را کنی در جهان پادشا
تویی صانع و خالق انس و جان	تویی صاحب چرخ و هفت آسمان
منم عاصی و بیگس و بینسوا	تویی صاحب تاج و تخت و کلاه
مکن پیش رومی مرا خواروزار	به حق محمد ابا هشت و چار

القصه حضرت صاحبقران بعد از تظلم و زاری به درگاه حضرت باری - تعالی شانه - گرد فرح بر عارض جهان آرای صاحبقرانی جلوه ظهور نموده، آن قدرت الهی سوار مرکب باد رفتار خورشید آثار گردیده، معظم امرا و خوانین از قبیل: اماموردی خان و علیقلی بیگ افشار، و محمدحسین خان قاجار، و غنی خان افغان، و شهیدقلی بیگ کرد، و نجف سلطان قراچورلو، و اسماعیل خان خزیمه، و مؤمن خان بیگ مروی، و بیرامعلی خان و اماموردی خان بیات، و لطفعلی خان و کلبعلی خان و فتحعلی خان برادران اعیانی آن حضرت، و کلبعلی خان و اغورلوخان و حسنعلی خان گنجهای قراباغی، و فتحعلی خان زنجیر قرن، و بهبودخان مقانی، و عباسعلی بیگ شاهون، و حسنعلی بیگ مقدم، و علیقلی خان مگری، و مرتضی قلی خان دتللو، و حسنعلی بیگ ترکمان تبریزی، و علیقلی خان یرکسادی، و کاظم خان قراداغی، و قاسم خان و پروخان و علیمردان خان افشار ارومی، و محمدرضاخان نخبجوانی، و کایدعلی صالح بختیاری، و علیمردان خان فارسی، و مهرباب خان قزوینی، و سرکردگان هزاره و جمشیدی و قرایی و بغایری و غلجایی، و سایر امرا و ملازمان رکاب و الا را مقرر فرمود که هر یک با دسته خود مستعد محاربه و مجادله گردند.

و موازی هشت هزار نفر از جزایر چیان قدرانداز، که در شب تار مهره از قفای مار به ضرب گلوله مردمخوار برمی آوردند، به دهنه جلوه انداخته، از بالای آن خامه ریگ جمیع سرداران و سرکردگان چون شهباز زرین بال با آن خسرو صاحب اقبال، به عنوان صید و شعار صعوه و دراج روی بر نشیب نموده، یاری بیگ خان توپچی باشی حسب فرمان قضا جریان به آتش دادن توپهای ثعبان آثار و زنبورکهای آتش شرار اشتغال ورزیدند. اما چون امیر اصلان خان و امیرخانعلی خان کولان حرکت رایات بیضا علامات را مشاهده نمودند زور شجاعت و قوت جلالت آنها یکی در صد شده حمله بدان طایفه

بی‌عاقبت نمودند. و در همان حملهٔ اول سلك جمعیت آنها را در هم شکسته قراول‌آن گروه را بر عقب دوانیده، پراکنده ساختند، که از چهار طرف رومیه غازیان نصرت توأمان و جزایر چیان به افروختن آتش بیداد اشتغال ورزیدند.

چون ندای رکوب و ولولۀ طبل حروب به مسامع خواص و عوام سپاه رزمخواه رسید، و غلغله و آشوب جنود روم در مجامع زمین و زمان افتاد، آن سپاه بی‌عدد از نیک و بد بر مراکب ستیز به عزم رزم آن معرکهٔ رستخیز سوار گردیده، بروفق مواضع، توپ چیان با عرابهٔ معمول به توپ قریب به دوازده هزار بر مقدمه به آتش دادن آلات حرب اشتغال ورزیدند. و چون سحاب متقاطر، عرصه گاه ستیز، ژاله ریز گردیده، سپهر دوار در میان دخان و غبار پنهان گردید.

و تیمور پاشا و اکبر پاشا و جمعی دیگر از رؤسا و سرکردگان رومی که در مقدمه الجیش بودند، لازمهٔ تهور و مردانگی را به ظهور می‌رسانیدند، که در این وقت جمعی از کسان تیمور پاشا به سرعت وارد خدمت عبدالله پاشا شده، مقدمات حملهٔ صاحبقرانی را به سمع آن مدیر روزگار رسانیدند.

از غایت کبر و غروری که بر مزاج آن تأثیر نموده بود، گفت: قزلباش را چه حد و یارای آن باشد که در مقابل لشکر من پاداری محاربه تواند نمود؟ تیمور پاشا از عهدهٔ آن بیرون می‌تواند آمد. و به همان ارادهٔ باطله عازم کنار رود آب ایروان گردید. اما از آن جانب، به فرمودهٔ صاحبقران زمان، جمیع غازیان ظفر انجام، چون اجل ناگهان و با چون باران بهاران، فوج فوج و دسته دسته، تفنگهای رعد آنا را و جزایرهای پر شرار بر فرق رومیان گشاد داده، در هر دفعه چندین هزار نفر ایشان را بر خاک مذلت و ادبار می‌افکندند، و خرمن حیات ایشان را به آتش پیکار می‌سوختنند. لمؤلفه:

ز هر دو طرف آن سپاه گران	به هم بر زدند تیغ و تیر و سنان
سر و دست مردان فیروز جنگ	فتاده به میدان چون خار و سنگ
ز تیر تفک سینهٔ بیدلان	مشک شده چون دل حاسدان
شده دجله‌ها آنچنان آشکار	ز خون دلیران مردم شکار
درخشید اگر تیغ تیز از غلاف	بریده سر و سینه را تا به نواف
اگر ناوک تیر پیکان ز شصت	برون جفت، بر سینه تا بر پشت
تبریزین جو بر فرق مردم رسید	همان مرکب و مرد در خون طپید
اگر نیزهٔ مار افعی سرشت	به سینه رسد تخم از کین بکشت
ز شرب تبریزین صاحبقران	زمین لرزه می زد ابر آسمان
چنان گرم شد عرصهٔ کارزار	تو گشتی قیامت شده پایدار
قزلباش و رومی شده در ستیز	یکی منقلب، دیگری در گریز

القصه به این هیأت مرتبه به مرتبه پیش آمده، و سپاه رومی به اندازۀ پیش آمدن قزلباش به عقب مراجعت می‌نمودند، تا بدین صفت که ناگاه جزایر چیان و تننگ چیان نخی و خزیمه به سنگر و توپخانهٔ اردوی رومیه ریخته به قتل و غارت مشغول شدند. و سپاه تیمور پاشا طاقت نیاورده، دست در نطق «الفرار مما لا یطاق» زده، هزیمت نموده،

به طرف ایروان روانه شدند.

اما چون قشون شکست خورده از عقب عسکر رومیه و عبدالله پاشای سردار رسیدند. هر چند مشارالیه اراده بر گردانیدن آن طایفه نمود، فایده نیکشید. ناچار خود با موازی یکصد و بیست هزار کس که در آن حدود بود، معاودت نمود. چون قدر یک میل راه طی شده بود، پیاپی گروه گروه لشکر شکست خورده مجروح و زخمی می رسیدند، و می گفتند که: «افندیم، قاج که قزلباش گلدی»، و متعاقب «قاجا قاجا» گفته، وارد می گردیدند.

و سایر الناس اردوی رومیه که آن تهور و مردانگی قزلباش را دیدند، دسته به دسته فوج فوج هزیمت کرده، در انهار و صحاری متفرق گردیدند، که در این [وقت] نامداران قزلباش و دلیران ظفر تلاش متعاقب رسیده، حمله بر تیب عساکر عبدالله پاشا نموده، به مجادله و محاربه مشغول، و از مبارزان رومی نیز به مضمار کارزار توجه نمودند.

در آن روز حربی اتفاق افتاد، که آشوب محشر و غلغله فرع اکبر نسبت به آن چون مگرکه هنگامه گبران بازار خالی از خطر نمودی، و سپهسالار انجم را از مشاهده آن دست حسرت چون ندامت زدگان بر سر بودی، نظم:

شده کوه و صحرا همه بر ز کین تن سروران فرش روی زمین
سری کز تکبر شده بر سما قیامه به میدان کین از جفا
لگد کوب سم ستوران شده ز دهنتم جو ماهی هراسان شده
ز کشته بی پشته ها شد پدید فلک آنچنان رزم هرگز ندید
که دریای خون چون شود آشکار ز فرق دلیران شود لاله زار
ز مشرق زمین نادر آمد پدید کند لشکر روم را ناپدید
و سپاه فیروز دستگاه نادر صاحبقران اندیشه از وفور جمعیت رومیان نکرده،
بر طبق آیه وافی هدایه «من ینوکل علی الله فهو حسبه» مردانه وار خود را بر لشکر رومیان
زده، اجتماع ایشان را به تفرقه مبدل ساختند، و نامداران قراچورلو خود را به علمدار آن
سپاه کینه خواه رسانیده، به ضرب شمشیر الماس قام عدوانتقام علمهای اسکندری را
نگوشتار ساختند.

از چهار جانب شکست بر جنود مخالف راه یافته، عبدالله پاشا خود را غریق چهار موج فنا دیده، و مع هذا که ینگیجری آقاسی و عثمان پاشا و بوناق پاشا و فرهاد پاشای دمشق و نوذر پاشا و علی پاشای بملیکی^۲ و حیدر پاشای ارزن الرومی و مولاموردی پاشای شام، و ستان پاشای دیار بکر و جمعی کثیر و فوجی غفیر از عظام و بزرگان سپاه رومیه گرفتار دست غازیان ظفر شعار گردیدند، عبدالله پاشا در غایت حیرت و بی سرانجامی با چند نفر از غلامان خود راه فرار پیش گرفته، به سرعت روانه گردید، که شاید از آن مهلکه جان به ساحل نجات رساند.

در این اثنا نامداران قراچورلوی خراسانی چون شیردمان و اجل ناگهان از عقب آن معدودی که با پاشا مرافقت می کردند رسیده، در قتل و غارت آن جماعت ادبارپیشه اشتغال ورزیدند.

و عبدالله پاشا هراسان و سراسیمه با موازی پنجاه شصت نفر از غلامان فرنگی خود منهزم شده، می رفتند که در این اثنا آقاسی بیگ^۲ قراچورلو که از جمله نرهبان روزگار و دلاوران عرصه کارزار بود، متعاقب آن فرومایگان رسیده، و وابستگان پاشای مذکور دور آن را چون نگین انگشتر درمیان گرفته، و هر دم می گفتند که: «گوزله، پاشا قالمسون!» و هزیمت می کردند.

چون آن نامدار غصنفر شمار چنان ملاحظه نمود، با خود اندیشید که در هر سری اجل مقدر گردیده، که در محل موعده بی زیاد و کم می رسد، و هر گاه اجل موعود رسیده باشد در این بره بیابان مقتول خواهیم گردید، والا همین سوار مرصع پوش را گرفته، به درگاه صاحبقرانی برده مورد نوازشات خواهیم شد.

و بعد از آن دست بر نیزه آسمانهای افعی کردار نموده، حمله به طایفه رومیه نمود، که غلامان فرنگی دست بر آلات حرب خود نموده، به انداختن تیر تفنگ مشغول شدند. چون تیر تقدیر مقدر نشده بود، تیر هیچ یک ایشان بر نشانه نیامده، از قضای الهی بعضی از مراکب بر زمین غلتیده، و برخی دیگر راه قرار پیش گرفته هزیمت نمودند.

چون عبدالله پاشا بر قنای خود تگرست، اجل ناگهان را دید که با نیزه جانستان چون آتش سوزان رسید. و پاشای مذکور هر چند تازیانه بر مرکب نواخت از برگشتگیهای بخت و وارون و گردش دور زمان و دامنگیری اجل ناگهان، مراکب بدان تندی و چالاکگی از رفتار مانده قدم از قدم بر نمی داشت، که آن دلاور قهرمان صفت از برگشتگی بخت از قنای آن رسیده، با وجود آنکه سواره بسیار اطراف و جوانب آن را احاطه نموده بودند، سرنیزه ای حواله آن نموده از قوت بازو و جلدی و چابکی مرکب موازی یکارش سرنیزه از پشت آن درآمده، بر خاک مذلت غلتید. نظم

دل از تاج و از تخت برداشته در دولت و بخت انباشته
چنین است آیین این بیوفا که نوشت دهد، نیش اندر قفا
فلک چشم از آن صبح روشن نکرد که شام شفق خون به دامن نکرد
شد سرخوش از جام عشرت کسی که ناخوش نگشته خمارش بسی
و آن دلاور سر آن را جدا ساخته، با لباس و چهارقرب پادشاهی و یراق اسلحه آن، بسمت رایات خورشید علامات صاحبقرانی روانه گردید.

و در آن روز غازیان قزلباش شکست فاحش به آن طایفه تکیت معاش داده تا دروازه ایروان قتلگامی ساختند که شرح آن گنجایش تقریر ندارد و عساکر روم در آن مرز و بوم ده هزار و بیست هزار در دره و جبال پناه برده غازیان ظفر نشان آن گرو در امان نداده به قتل می آوردند. و بقیه که جان به ساحل نجات می رسانیدند آن هم زخمدار

۳- در جهانگنا (ص ۲۵۴) رستم نام قراچورلو. در اینجا (ظاهراً با استفاده از جهانگنا) بالای سطر به خط دیگر افزوده شده: «ملقب به رستم».

و پریشان احوال متفرق شده از بی برگی و شدت گرمی مملعتاً سماع و وحوش می شدند و بعضی که بر کتاره رود قزلاله جای می رسیدند، از ضرب شمشیر کج غازیان قزلباش غریق بحر انقلاب می شدند. مؤلفه:

یکی از ستان سینه‌ای ریش داشت
یکی عائم مرده خویش داشت
یکی از نمذ زخم سر دوختی
یکی چاک شمشیر بر دوختی
چنین است آیین این کهنه کاخ
که [که] بر تو تنگ است و گاهی فراخ
نخندید در طرف گلشن گلی
که نگر بست در ماتمش بلیلی
نماند ؟ به کس
خدای جهان جاودان است و بس

اما از آن جانب آقاسی نام مذکور سر را آورده، در پایه علم نصرت توأم صاحبقرانی افکند، و عرض نمود که: این سر شخصی است که غلامان دور آن را فرا گرفته، هر دم می گفتند که: «پاشا قالدی!» و این غلام به آن رسیده، اندیشه از غلامان و تشنگیان آن نکرده، به ضرب نیزه آنرا از مرکب نگونسار ساخته، به قتلش آوردم.

چون خاقان صاحبقران پراق و اسلحه آن را متوجه شدند، از اسباب و آلات حرب [که] مرصع بود، فریادشاهی و بزرگی ظاهر بود، مقرر فرمود که چند نفر از گرفتاران رومیه را مثل ینگیجری آقاسی و توب [جی] پاشیان و سنجق بیگیان، که زنده گرفتار شده بودند، به نظر اقدس رسانیدند. چون ایشان را چشم بر سر افتاد، به گریه درآمدند، که این سر پرغور عبدالله پاشا است.

نواب صاحبقران را کمال سرور و بهجت روی نموده، سجده شکرگزاری به تقدیم رسانند. و مقرر فرمود که جمعی به اتفاق آقاسی بیگ رفته نقش را حاضر نمودند، و جسد عبدالله پاشا را کفن نموده، و در تابوت ششادی نهاده، با امرای رومیه، که در محاربه دستگیر شده بودند، روانه درگاه قیصر نمودند. مؤلفه:

چنین است آیین دیر خراب
دهد لشکر و تاج و تخت و کلاه
گاهی سرفرازی دهد بر جهان
ز قسطنطنیه بیارد سیاه
گاهی زهر دارد گهی شهد ناب
کند خسرو روزگار و سیاه
گاهی سود بخشد و گاهی زیان
بیارد سیاه

شود کوه و صحرا چو سیلاب خون
یکی را کند خوار و بی اعتبار
همیشه چنین است آیین این
بیا دل منه تو به این بی وفا
زکشته شود خرمن بیستون
یکی را کند خسرو تاجدار
گاهی خشم آرد گهی درد و کین
که مهرش جفا و جفایش عذا (۴)

القصه دارای زمان در آن روز فرح اندوز بر تیسیر این فتح نامدار به تأیید جناب آفریدگار به شکر پادشاه عطیه بخش قیام نموده، و در آن شب که روز محاربه بدان منجر گشت، پادشاه مشاعل خورشید آثار و عصایح و شموع مشتری انوار برافروخته،

۴- چند کلمه رطوبت دیده، خوانده نمی شود.

۵- يك مصراع از قلم افتاده.

۶- یکشنبه بیست و ششم محرم [۱۱۴۸] جهانگنا: ۲۵۴.

مجلسی چون بهشت برین منعقد گردانیده، به نشاط و سرور این فتح نامدار باده ارغوانی از اقداح زرنگار از دست ساقیان گلرخسار گرفته، به پیمودن راح ریحانی اشتغال نمودند. و در هر لحظه از آن شب، دلاوران چند مخالفان را به کمند استوار بسته به نظر والا می‌رسانیدند. دارای زمان بر ابتهاج آن جرعه فرح افزای تجرع نموده، به قتل مخالفان امر می‌فرمود، و مبارزان نامی را به اعطای عطیات و صلوات امیدوار گردانید.

و روز دیگر از غنایم نقود احمر و ایض و اجناس و امتعه نفیسه و فروش و خیام و ظرف آلات و اوانی نقره و طلا، آنچه محاسب وهم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف نماید، به تصرف آورده، جمیع غازیان غنی گردیدند. و غنای ایشان به مرتبه‌ای انجامید که از جنس ماکولات و شکر و قهوه و ظروف چینی و امثال آن که می‌دیدند، تصرف نمی‌کردند. و متصدیان توپخانه همایون قیصری را با عراده [هایی] که حصار سپاه روم بود، جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمودند، و سایر غنایم را تماماً به غازیان وا گذاشتند. و سرداران و مین‌باشیان و باقی ملازمان رکاب والا [را]، که از ایشان در هنگام محاربه آثار جلالت و مردانگی درجه صدور یافته بود، به نوازشات خسروانه امیدوار ساخته، هر یک را به مناصب اعلیٰ سرفراز گردانید. و جمعی از ایشان [را] که در محاربه اعدا ضعف و سستی نموده بودند، به عقوبت گوناگون معاقب ساخته، بدیاسا رسانید.

و نجفعلی خان فارسی، که در آن روز حسب فرمان قضا جریان صادر شده بود که سر راه عسکر رومیه ایروانی را گرفته، نگذارد که حسین پاشا داخل ایروان گردد، و در آن باب از آن غفلت به عمل آمده بود که حسین پاشا بهالماً غانماً داخل ایروان گردیده بود، به آن جهت شعله غضب قیامت لهب به قتل آن فرمان داد.

و چند یومی در آن حدود صلاهی عیش و عشرت به اوج سماوات رسانیده، قرابت مشهور چخور سعد را به مراد تپه اشتهار داد، و فتنامه‌ها به اطراف بلاد آذربایجان و عراق و فارس و همدان و مازندران و خراسان فرستاد، که در همه جا کوس شادمانی بر نوازش در آورند.

۷۵

روانه گردیدن امیر صاحبقران به صوب تسخیر دارالسدود قارص و سوانحات که به وقوع انجامید

چون به تأییدات ایزد متعال و اجتهاد و اهتمام خسرو صاحب اقبال [شکست] جنود روم که متعلق به سرداری عبدالله پاشا بود، بر نهج میسور به وقوع انجامید، از آن سپاه تپاه روزگار بعضی که جان خود را از مرگه پر آشوب خلاص ساخته [بودند] به طرف قارص رفتند. بعد از ورود ایشان به دارالسدود قارص، اسماعیل پاشا که به ایالت آن

دیار حسبالفرمان دارای روم برقرار بود. حقیقت مقدمات و ارسال جسد عبدالله پاشا را با جمعی از رؤسا و سرکردگان بهدارالسلطنه اسلامبول، و بیان ورود صاحبقران به قارص و اراده سمت روم و سایر وقایع را، عرضه داشت درگاه سکندر اساس خواندگار روم نمود.

از آن جانب چنان به نفاذ پیوست که: هرگاه تواند شد، نحوی نمایند که حکام و مباشرین گنجه و چخورسعد که تعیین فرموده‌ایم، با پادشاه صلح نموده، ولایات منصرفه را به تصرف گماشتگان آن حضرت گذاشته، روانه شوند. و آن ایالت پناه نیز گفتگوی مصالحه به میان آورده، سد سنور حسبالخواهی صاحبقران زمان بسته، این دعوارا بدخوبی کوتاه نمایند. که اگر العیاذبالله قدم در مملکت روم گذارد، در این اوقات که خبر قتل عبدالله پاشا گوشزد خاص و عام شده، واعلی و ادنی به خوف افتاده‌اند. باعث تفرقه ایلات و احشامات و صحرا نشینان می‌گردد. باید به هر نحو صلاح دولت دانند، از آن قرار معمول دارد. و ارقام و فرامین مطاعرا به مساحت چاپاران روانه قارص نمودند. اما از آن جانب خاقان صاحبقران چند روزی در آن نواحی به فراغت بسر بردند. چون خاطر خطیر همایون از لوث وجود طایفه رومیه جمع شد، قاصدان روانه گنجه و ایروان نمود، که حسین پاشا و علی پاشا قلاع مذکوره را بنا به پیمانی که نموده بودند، به گماشتگان درگاه والا سیرده، سالمآ غانمآ روانه روم شوند.

چون پیغام به حکام آن دیار رسید، عریضه‌ای از روی عجز و انکار بدرگاه قدرت آفریدگار بدین مضمون قلمی نمودند که: چون دواین اوان عساکر رومیه بدست عساکر قزلباش منکوب و مخدول شده‌اند، و عبدالله پاشا به قتل آمده، این غلامان نیز در باب استیلائی صاحبقرانی بر آذربایجان [عریضه‌ای] بدرگاه خواندگار روم فرستاده‌ایم، و در این چند یوم جواب می‌رسد. به هر نحو مقرر شده باشد، از آن قرار معمول خواهیم [داشت]: و بر عالیشان ظاهر است که [اگر] حالا قلعه‌را بی‌دست تمک سپاریم، همگان حمل بر نمک بحرانی و کوتاهی نموده، در عرصه معالک عالم به عدم اخلاص و [اهمال] حقوق عنایت و لینعمت اختصاص و اشتها خواهدیم یافت، و تا دور دوار قیامت بدلعن وطن دولتخواهان آل عثمان گرفتار خواهیم شد. و مدت یکسال می‌شود که نوابشما دور قلعه ایروان و گنجه‌را محصور دارند، از برای خاطر این غلامان ده یوم دیگر توقف دارید، که بعد از رسیدن ارقام مطاعه قیصری کلید ولایات را به تصرف بندگان اقدس داده، روانه شویم. چون واجب بود عرض نمودیم.

چون صاحبقران زمان از مضمون نوشته پاشایان اطلاع یافت، هر چند اراده نمود که دور قلعه مذکور را احاطه نماید، چون به خرابی غازیان و تعویق امور تصرف قلعه می‌انجامید، مناسب چنان دانست که با سپاه دریا امواج بر سر قلعه قارص رفته، به تسخیر آنجا پردازد که بعد از تصرف قارص شاید حکام و مباشرین گنجه و ایروان [را] بلا منازعه تسلیم نمایند. و به این اراده حسبالفرمان به نفاذ پیوست که سپاه دریا امواج تدارک مایحتاج قلعه‌گیری را ترتیب نموده، عازم قارص گردید.

بعد از نزول رایات فیروز آیات نادری به حدود قارص، اسماعیل پاشا ایلات